

رباعیات باباا فضل کاشانی

فهرست مطالب

- ۲۲ رباعی شماره ۱: کربا تو ام از تو جان دهم آدم را
- ۲۳ رباعی شماره ۲: اندوه تو دلشاد کند هر جان را
- ۲۴ رباعی شماره ۳: دل سیر نشد از کم و از بیش تو را
- ۲۵ رباعی شماره ۴: در کار کش این عقل به کار آمده را
- ۲۶ رباعی شماره ۵: بی آن که کس رسد زوری از ما
- ۲۷ رباعی شماره ۶: ای دل تو زیج خلق یاری مطلب
- ۲۸ رباعی شماره ۷: آبی که به روزگار بندد کی سخت
- ۲۹ رباعی شماره ۸: کربر فلکی به خاک باز آرندت
- ۳۰ رباعی شماره ۹: باشد که ز اندیشه و تدبیر دست

- ۳۱ رباعی شماره ۱۰: تا کو هر جان در صدف تن پیوست
- ۳۲ رباعی شماره ۱۱: ترس اجل و بیم فنا، هستی توست
- ۳۳ رباعی شماره ۱۲: وی جمله خلق را ز بالا و ز پست
- ۳۴ رباعی شماره ۱۳: معلوم نمی شود چنین از سر دست
- ۳۵ رباعی شماره ۱۴: بایار بگفتم به زبانی که مراست
- ۳۶ رباعی شماره ۱۵: ترکیب عناصر ارگنشی کم و کاست
- ۳۷ رباعی شماره ۱۶: در عین علی، هو العلی الاعلی ست
- ۳۸ رباعی شماره ۱۷: هر نقش که بر تخته هستی پیدا است
- ۳۹ رباعی شماره ۱۸: در کار جهان، بیع و شری بر بیع است
- ۴۰ رباعی شماره ۱۹: افضل دیدی که هر چه دیدی بیع است

- رباعی شماره ۲۰: آن کیست که آگاه ز حسن و خرد است ۴۱
- رباعی شماره ۲۱: بایک سرموی تو اگر پیوند است ۴۲
- رباعی شماره ۲۲: در کوی تو صد هزار صاحب هوس است ۴۳
- رباعی شماره ۲۳: در بادی عشق دویدن چه خوش است ۴۴
- رباعی شماره ۲۴: سرتاسر آفاق جهان از گل ماست ۴۵
- رباعی شماره ۲۵: هر کار که هست در جهان، پیشه ماست ۴۶
- رباعی شماره ۲۶: اول ز ملکوتات، عقل و جان است ۴۷
- رباعی شماره ۲۷: تا کردش کردون فلک تابان است ۴۸
- رباعی شماره ۲۸: من آن گهرم که عقل کل کان من است ۴۹
- رباعی شماره ۲۹: چرخ فلکی خرقه نه تو می من است ۵۰

- ۵۱ رباعی شماره ۳۰: هرگز بت من روی به کس ننموده است
- ۵۲ رباعی شماره ۳۱: هر نفس که او در دزدان دانست
- ۵۳ رباعی شماره ۳۲: بر سیراگر نهاده ای دل، ای دوست
- ۵۴ رباعی شماره ۳۳: سمع و بصر و زبان و دستم، همه اوست
- ۵۵ رباعی شماره ۳۴: راه ازل وابد، زبان و سرتو ست
- ۵۶ رباعی شماره ۳۵: کر تخم برومند نشد، کشته تو ست
- ۵۷ رباعی شماره ۳۶: در هر برزن که بگرم آشوبی ست
- ۵۸ رباعی شماره ۳۷: چندین غم مال و حسرت دنیا چیست
- ۵۹ رباعی شماره ۳۸: من من فی ام، آن کس که منم، کوی که کیست
- ۶۰ رباعی شماره ۳۹: گفتم که مگر تخم هوس کاشتنی ست

- رباعی شماره ۴۰: عشق تو زهر بی خبری خالی نیست
۶۱
- رباعی شماره ۴۱: احداث زمان را چو پایانی نیست
۶۲
- رباعی شماره ۴۲: آن کس که درون سینه را دل پنداشت
۶۳
- رباعی شماره ۴۳: ای در طلب آن که تقا خواهی یافت
۶۴
- رباعی شماره ۴۴: راهی ست دراز و دور، می باید رفت
۶۵
- رباعی شماره ۴۵: آرام منا، کجاست آراکله ات
۶۶
- رباعی شماره ۴۶: بر خود چه نهی رنج در این جای سپنج
۶۷
- رباعی شماره ۴۷: هستی تو سزای این و صد چنین رنج
۶۸
- رباعی شماره ۴۸: ای کرده فریبنده جهانت گسخت
۶۹
- رباعی شماره ۴۹: عمر تو اگر افزون شود از پانصد
۷۰

- رباعی شماره ۵۰: چون دد توام در این دل ریش افتاد
۷۱
- رباعی شماره ۵۱: دل نعره زنان ملک جهان می طلبد
۷۲
- رباعی شماره ۵۲: غم بالطف تو شادمانی کرد
۷۳
- رباعی شماره ۵۳: عشق تو مرا زنده جاویدان کرد
۷۴
- رباعی شماره ۵۴: در عشق تو جان بوالهوس می میرد
۷۵
- رباعی شماره ۵۵: یاد تو کنم دلم چنان بر خیزد
۷۶
- رباعی شماره ۵۶: چندان برو این ره که دویی بر خیزد
۷۷
- رباعی شماره ۵۷: دنیا مطلب تا همه دین ات باشد
۷۸
- رباعی شماره ۵۸: از شبنم عشق خاک آدم گل شد
۷۹
- رباعی شماره ۵۹: تا داروی او در درمان شد
۸۰

- رباعی شماره ۶۰: صاحب نظران که آیه یک و کراند
۸۱
- رباعی شماره ۶۱: مردان رهت که سر معنی دان اند
۸۲
- رباعی شماره ۶۲: مردان رهت واقف اسرار تواند
۸۳
- رباعی شماره ۶۳: آنان که ز معبود خبر یافته اند
۸۴
- رباعی شماره ۶۴: در مصطفیٰ عمر زبانی چند
۸۵
- رباعی شماره ۶۵: تا حاد و دو میم و دال نامت کردند
۸۶
- رباعی شماره ۶۶: آن ها که زمین زیر قدم هافر سودند
۸۷
- رباعی شماره ۶۷: ناکرده دمی آن چه تو را فرمودند
۸۸
- رباعی شماره ۶۸: آنان که مقیم حضرت جانان اند
۸۹
- رباعی شماره ۶۹: بر خیز که عاشقان به شب راز کنند
۹۰

- ۹۱ رباعی شماره ۷۰: هفتاد و دو فرقه در هست می پویند
- ۹۲ رباعی شماره ۷۱: ازستی خود چو بی خبر خواهیم بود
- ۹۳ رباعی شماره ۷۲: ای ذات تو در دو کون مقصود وجود
- ۹۴ رباعی شماره ۷۳: عشق از ازل است و تا بد خواهد بود
- ۹۵ رباعی شماره ۷۴: تاروی زمین و آسمان خواهد بود
- ۹۶ رباعی شماره ۷۵: کر ملک تو مصر و شام و چین خواهد بود
- ۹۷ رباعی شماره ۷۶: سرکشه تو عقل بسی خواهد بود
- ۹۸ رباعی شماره ۷۷: کوتاه کنم قصه که بس مثل بود
- ۹۹ رباعی شماره ۷۸: ای خواجه اگر کار به کامت نبود
- ۱۰۰ رباعی شماره ۷۹: درویش کسی بود که نامش نبود

- ۱۰۱ رباعی شماره ۸۰: هر دیده که او عطای حق دیده بود
- ۱۰۲ رباعی شماره ۸۱: ای ذات منزهت مبراز وجود
- ۱۰۳ رباعی شماره ۸۲: ای ذات تو سر دفتر اسرار وجود
- ۱۰۴ رباعی شماره ۸۳: هر که که دلم با غمت انباز شود
- ۱۰۵ رباعی شماره ۸۴: تا دل ز علایق جهان چر نشود
- ۱۰۶ رباعی شماره ۸۵: از رفقه قلم هیچ دگر کون نشود
- ۱۰۷ رباعی شماره ۸۶: رو دیده بدوز تا دولت دیده شود
- ۱۰۸ رباعی شماره ۸۷: می زن نفسی، کاین دم از او می زاید
- ۱۰۹ رباعی شماره ۸۸: سیر آمده ای ز خویشتن می باید
- ۱۱۰ رباعی شماره ۸۹: رو خانه برو، که شاه نگاه آید

- رباعی شماره ۹۰: ای از همه آزرده، بی آزار گذر
۱۱۱
- رباعی شماره ۹۱: یارب ز کرم بر من دل ریش نگر
۱۱۲
- رباعی شماره ۹۲: ای از تو فاده عالمی در شرو شور
۱۱۳
- رباعی شماره ۹۳: ز نهارد آن کوش که د زیر سپر
۱۱۴
- رباعی شماره ۹۴: عمر از پی افزون زر کاسته گیر
۱۱۵
- رباعی شماره ۹۵: دانی که چرا ز نند این طبک باز
۱۱۶
- رباعی شماره ۹۶: درستی کون خویش، مردم ز آغاز
۱۱۷
- رباعی شماره ۹۷: تاریک شد از بجر دل افروزم، روز
۱۱۸
- رباعی شماره ۹۸: ای خواجه تو خود چه دیده ای؟ باش هموز
۱۱۹
- رباعی شماره ۹۹: تا کی باشی ز عافیت در پرهیز
۱۲۰

- ۱۲۱ رباعی شماره ۱۰۰: بیرون ز چهار غصه و پنج حواس
- ۱۲۲ رباعی شماره ۱۰۱: تا چند روی از پی تقلید و قیاس
- ۱۲۳ رباعی شماره ۱۰۲: در خرقه چپچپی، ار نه ای شاه شناس
- ۱۲۴ رباعی شماره ۱۰۳: ز افسانه گری ای دل دانش شناس
- ۱۲۵ رباعی شماره ۱۰۴: مان ای دل بد زهره ز شمشیر مترس
- ۱۲۶ رباعی شماره ۱۰۵: بالا مطلب ز هیچ کس بیش مباحث
- ۱۲۷ رباعی شماره ۱۰۶: واپس مگر دمی و در پیش مباحث
- ۱۲۸ رباعی شماره ۱۰۷: ای دل چو طربناک نه ای، شادان باش
- ۱۲۹ رباعی شماره ۱۰۸: کو دل که بداند نفسی اسرارش
- ۱۳۰ رباعی شماره ۱۰۹: غم چند خوری ز کار ناآمده پیش

- ۱۳۱ رباعی شماره ۱۱۰: زین تابش آفتاب و تاریکی میخ
- ۱۳۲ رباعی شماره ۱۱۱: جان می بردم به سوی آن عالم پاک
- ۱۳۳ رباعی شماره ۱۱۲: کز فضل کنی ندارم از عالم پاک
- ۱۳۴ رباعی شماره ۱۱۳: روزی که بر نداین تن پر آزار به خاک
- ۱۳۵ رباعی شماره ۱۱۴: ای از تو همیشه کار پندار به برک
- ۱۳۶ رباعی شماره ۱۱۵: ای عمر عزیز داده برباد از جهل
- ۱۳۷ رباعی شماره ۱۱۶: درمی که من از میان جان یافته ام
- ۱۳۸ رباعی شماره ۱۱۷: معشوقه عیان بود، نمی دانستم
- ۱۳۹ رباعی شماره ۱۱۸: از نه پدر و چهار مادر زادم
- ۱۴۰ رباعی شماره ۱۱۹: من مهر تو در میان جان نهادم

- ۱۴۱ رباعی شماره ۱۲۰: در جستن جام جم جهان سیمودم
- ۱۴۲ رباعی شماره ۱۲۱: آزدون خلق کافری پندارم
- ۱۴۳ رباعی شماره ۱۲۲: تانطن نسری کز آن جهان می ترسم
- ۱۴۴ رباعی شماره ۱۲۳: از عشق تو بهره نیست جز سر زشتم
- ۱۴۵ رباعی شماره ۱۲۴: از هر چه در این ملک فی ام کم، بیشم
- ۱۴۶ رباعی شماره ۱۲۵: من با تو نظر از سر هستی نکنم
- ۱۴۷ رباعی شماره ۱۲۶: از روی تو شاد شد دل غمکنم
- ۱۴۸ رباعی شماره ۱۲۷: دنیا چو رباط و مادر او مهانیم
- ۱۴۹ رباعی شماره ۱۲۸: بایاد جلال در بیابان رقصیم

- ۱۵۰ رباعی شماره ۱۲۹: زان پیش که ما طفیل آدم بودیم
- ۱۵۱ رباعی شماره ۱۳۰: یارب چو بخوانی ام، اطننا کویم
- ۱۵۲ رباعی شماره ۱۳۱: تنخی است خرد، که جان از اورست و روان
- ۱۵۳ رباعی شماره ۱۳۲: حیوان ز نبات است و نبات از ارکان
- ۱۵۴ رباعی شماره ۱۳۳: جایی که مقام نیست ات، مرحله دان
- ۱۵۵ رباعی شماره ۱۳۴: از فضل چه حاصل است جز جان خوردن
- ۱۵۶ رباعی شماره ۱۳۵: یارب چه خوش است بی دمان خندیدن
- ۱۵۷ رباعی شماره ۱۳۶: یک سو پست نشسته و یک سوزن
- ۱۵۸ رباعی شماره ۱۳۷: در ظلم به قول هیچ کس کار مکن
- ۱۵۹ رباعی شماره ۱۳۸: اندر ره حق تصرف آغاز مکن

- ۱۶۰ رباعی شماره ۱۳۹: با خلق به خلق زندگانی می کن
- ۱۶۱ رباعی شماره ۱۴۰: کوند کز این جهان مکر شادم من
- ۱۶۲ رباعی شماره ۱۴۱: بر سیراگر نهاده ای دل اکنون
- ۱۶۳ رباعی شماره ۱۴۲: دل مغز حقیقت است و تن پوست، بسین
- ۱۶۴ رباعی شماره ۱۴۳: دشت از مجنون که لاله می روید از او
- ۱۶۵ رباعی شماره ۱۴۴: ای تاج لعل کز شرف بر سر تو
- ۱۶۶ رباعی شماره ۱۴۵: کر خلوت و عزت است سرمایه تو
- ۱۶۷ رباعی شماره ۱۴۶: افضل تو به هر حال مغرور مشو
- ۱۶۸ رباعی شماره ۱۴۷: ای دل ز غم جهان که کفت خون شو
- ۱۶۹ رباعی شماره ۱۴۸: افضل در دل می زنی، آخر دل کو

- ۱۷۰ رباعی شماره ۱۴۹: دنیا به مراد رانده کیر، آخر چه
- ۱۷۱ رباعی شماره ۱۵۰: ای پای شرف بر سر افلاک زده
- ۱۷۲ رباعی شماره ۱۵۱: ای دل به چه غم خوردنت آمد پیشه
- ۱۷۳ رباعی شماره ۱۵۲: گم مغریمه بینی و گم پوست همه
- ۱۷۴ رباعی شماره ۱۵۳: ای لطف تو در کمال بالای همه
- ۱۷۵ رباعی شماره ۱۵۴: مستم به خرابات، ولی از می نه
- ۱۷۶ رباعی شماره ۱۵۵: رندی باید، ز شهر خود تاخته ای
- ۱۷۷ رباعی شماره ۱۵۶: این نیست جهان جان که پنداشته ای
- ۱۷۸ رباعی شماره ۱۵۷: گم دریایی که از کجا آمده ای
- ۱۷۹ رباعی شماره ۱۵۸: ای عین بقاء در چه بقایی که نه ای

- ۱۸۰ رباعی شماره ۱۵۹: ای آن که شب و روز خدای طلبی
- ۱۸۱ رباعی شماره ۱۶۰: ای صوفی صافی که خدای طلبی
- ۱۸۲ رباعی شماره ۱۶۱: دعوی به سر زبان خود و ابستی
- ۱۸۳ رباعی شماره ۱۶۲: از معدن خویش اگر جدا افتادی
- ۱۸۴ رباعی شماره ۱۶۳: مردی باید، بلند بهمت مردی
- ۱۸۵ رباعی شماره ۱۶۴: که حاکم صد شهر و ولایت کردی
- ۱۸۶ رباعی شماره ۱۶۵: تا کی پی اسباب و تنعم کردی
- ۱۸۷ رباعی شماره ۱۶۶: کرد نظر خویش حقیری، مردی
- ۱۸۸ رباعی شماره ۱۶۷: یک ذره ز فقر اگر به صحرای بودی
- ۱۸۹ رباعی شماره ۱۶۸: در آیه جمال حق کن نظری

- ۱۹۰ رباعی شماره ۱۶۹: در جستن جام جم ز کوه نظری
- ۱۹۱ رباعی شماره ۱۷۰: کر توبه خود و حال خود در نگرسی
- ۱۹۲ رباعی شماره ۱۷۱: یارب ز قضا بر حذر م می داری
- ۱۹۳ رباعی شماره ۱۷۲: کیرم که سلیمان نبی را پسری
- ۱۹۴ رباعی شماره ۱۷۳: باداده قناعت کن و باداد بزی
- ۱۹۵ رباعی شماره ۱۷۴: از بادا اگر سبق بری در تیزی
- ۱۹۶ رباعی شماره ۱۷۵: از کبردار بیج در سر موسی
- ۱۹۷ رباعی شماره ۱۷۶: تاره نبری به بیج منزل نرسی
- ۱۹۸ رباعی شماره ۱۷۷: بی مرک به عمر جاودانی نرسی
- ۱۹۹ رباعی شماره ۱۷۸: در راه طلب اگر تو نیکو باشی

- ۲۰۰ رباعی شماره ۱۷۹: ای دل، ز شراب جمل، مستی تا کی
- ۲۰۱ رباعی شماره ۱۸۰: ای توبه مجرودی ز رفقه گامی
- ۲۰۲ رباعی شماره ۱۸۱: رفقم به سر تربت محمود غنی
- ۲۰۳ رباعی شماره ۱۸۲: ای آن که خلاصه چهار ارکانی
- ۲۰۴ رباعی شماره ۱۸۳: ای ناطق اکبر به مرکز جسمانی
- ۲۰۵ رباعی شماره ۱۸۴: ای نفس گذشت عمر در حیرانی
- ۲۰۶ رباعی شماره ۱۸۵: کربا تو فلک بدی سگالد، چه کنی
- ۲۰۷ رباعی شماره ۱۸۶: ای دل ز غبار تن اگر پاک شوی
- ۲۰۸ رباعی شماره ۱۸۷: تا خاص خدای را تو از جان نشوی
- ۲۰۹ رباعی شماره ۱۸۸: ای لطف تو دستگیر هر خودرایی

- ۲۱۰ رباعی شماره ۱۸۹: تادیه دل ز دیده همنشایی
- ۲۱۱ رباعی شماره ۱۹۰: زنهارد این راه مجازی نائی
- ۲۱۲ رباعی شماره ۱۹۱: یارب چو بر آرنده حاجات توئی
- ۲۱۳ رباعی شماره ۱۹۲: اسی نسخه نامه الاهی که توئی

رباعی شماره ۱: کربا تو ام از تو جان دهم آدم را

کربا تو ام از تو جان دهم آدم را	از نور تو روشنی دهم عالم را
چون بی تو شوم قوت آنم نبود	کز سینه به کام دل بر آرم دم را

رباعی شماره ۲: اندوه تو دلشاد کند هر جان را

کفر تو دهنده تازگی ای ایمان را	اندوه تو دلشاد کند هر جان را
باد تو کمر طلب کند درمان را	دل راحت وصل تو میناد می

رباعی شماره ۳: دل سیرشد از کم و از بیش تو را

دل سیرشد از کم و از بیش تو را	با آن که منزل است در پیش تو را
عذرت نپذیرند که مرگ، از آنک	بسیار بگفته اند در پیش تو را

رباعی شماره ۴: در کارکش این عقل به کار آمده را

تار است کند کار به هم برزده را	در کارکش این عقل به کار آمده را
بشکن بت و کعبه ساز بگده را	از نقش خیال در دولت بگده ایست

رباعی شماره ۵: بی آن که کس رسد زوری از ما

بی آن که کس رسد زوری از ما یاکشت پریشان دل موری از ما

بی هیچ بر آورده صدر سوایی شوریده سر زلف تو شوری از ما

رباعی شماره ۴: ای دل توزیج خلق یاری مطلب

ای دل توزیج خلق یاری مطلب	وز شاخ برهنه سایه داری مطلب
عزت ز قناعت است و خواری ز طمع	باعزت خود بساز و خواری مطلب

رباعی شماره ۷: آبی که به روزگار بندد کیمنخت

آبی که به روزگار بندد کیمنخت	تو که پسرش نام نمی، گاهی دخت
خانی شد و ندارد در او رخت نهاد	دیگی شد و امید در او سودا پخت

رباعی شماره ۸: کبر فلکی به خاک باز آرندت

کبر فلکی به خاک باز آرندت	درب سرنازی، به نیاز آرندت
فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو	آزار مجوی تا بنیاز آرندت

رباعی شماره ۹: باشد که ز اندیشه و تدبیر دست

باشد که ز اندیشه و تدبیر دست	خود را به در اندازم از این واقعہ چست
کنز مذہب این قوم ملام بکرفت	هر یک زده دست عجز بر صحبت ست

رباعی شماره ۱۰: تا کوهر جان در صدف تن پیوست

تا کوهر جان در صدف تن پیوست	وز آب حیات کوهر می صورت بست
کوهر چو تمام شد، صدف را بشکست	بر طرف کله گوشه سلطان بنشت

رباعی شماره ۱۱: ترس اجل و بیم فنا، هستی تو ست

ترس اجل و بیم فنا، هستی تو ست	ورنه ز فنا شخ بقا خواهد رست
تا از دم عیسی شده ام زنده به جان	مرک آمد و از وجود ما دست بشت

رباعی شماره ۱۲: وی جمله خلق رازبالا و زپست

وی جمله خلق رازبالا و زپست	آورده به فضل خویش از نیست به هست
برد که عدل تو چه درویش و چه شاه	در خانه عفو تو چه بسیار و چه مست

رباعی شماره ۱۳^۶: معلوم نمی شود چنین از سردست

معلوم نمی شود چنین از سردست	کاین صورت و معنی ز چه رود پیوست
اسرار به جمله کی به نزد هر کس	آن گاه شود عیان که صورت بشکست

رباعی شماره ۱۴: بیایار بگفتم به زبانی که مراست

بیایار بگفتم به زبانی که مراست	کنز آرزوی روی تو جانم برخاست
گفتا: قدمی ز آرزو ز آن سوز	کاین کار به آرزو نمی آید راست

رباعی شماره ۱۵: ترکیب عناصر رنکشتی کم و کاست

ترکیب عناصر رنکشتی کم و کاست	صورت بستی که طمع صورتگرماست
بنفوذ و بجاست تابدانی ره راست	کاین عالم را مصور کامرواست

رباعی شماره ۱۶: در عین علی، هو العلی الاعلی ست

در عین علی، هو العلی الاعلی ست	در لام علی، سرالاهی پیدا است
دریای علی سوره حی قیوم	برخوان و ببین که اسم اعظم آن جاست

رباعی شماره ۱۷: هر نقش که بر تخته، هستی پیدا است

هر نقش که بر تخته، هستی پیدا است	آن صورت آن کس است کان نقش آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو	موجش خوانند و در حقیقت دریاست

رباعی شماره ۱۸: در کار جهان، بیع و شری بر بیع است

در کار جهان، بیع و شری بر بیع است	نقشی است خوش آدمی، ولی بر بیع است
زنهار بر این چهار دیوار وجود	فارغ نشینی، که بنی بر بیع است

رباعی شماره ۱۹: افضل دیدی که هرچه دیدی بیچ است

افضل دیدی که هرچه دیدی بیچ است	سرتا سراسر آفاق دویدی بیچ است
هر چیز که گفتی و شنیدی بیچ است	و آن نیز که در گنج خریدی بیچ است

رباعی شماره ۲۰: آن کیست که آگاه ز حسن و خرد است

آن کیست که آگاه ز حسن و خرد است	آسوده ز کفر و دین و از نیک و بد است
کارش نه چو جسم و نفس داد و ستد است	آگاه بد و عقل و خود آگاه به خود است

رباعی شماره ۲۱: بایک سرموی تو اگر پیوند است

بایک سرموی تو اگر پیوند است	بر پای دلت هر سرموی بند است
گفتی که رهی دراز دارم در پیش	از خود به خود آیی، دوست بین تا چند است

رباعی شماره ۲۲: در کوی تو صد هزار صاحب هوس است

در کوی تو صد هزار صاحب هوس است	تا خود، به وصال تو، که رادسترس است
آن کس که بیافت، دولتی یافت عظیم	و آن کس که نیافت، داغ نیافت بس است

رباعی شماره ۲۳: در بادی عشق دویدن چه خوش است

در بادی عشق دویدن چه خوش است وز خیر کسان طمع بریدن چه خوش است
کردست دهد صحبت اهل نفسی دامن ز زمانه در کشیدن چه خوش است

رباعی شماره ۲۴: سرتاسر آفاق جهان از گل ماست

سرتاسر آفاق جهان از گل ماست	منزله نور قدس کلی، دل ماست
افلاک و عناصر و نبات و حیوان	عکسی ز وجود روشن کامل ماست

رباعی شماره ۲۵: هر کار که هست در جهان، پیشه‌ماست

هر شیر دلی که هست، در پیشه‌ماست	هر کار که هست در جهان، پیشه‌ماست
زان خرم و خوب تردد اندیشه‌ماست	از ماکذر که چون بینی به یقین

رباعی شماره ۲۶: اول ز کمونات، عقل و جان است

اول ز کمونات، عقل و جان است	و اندر پی او، نه فلک گردان است
زین جمله چو بگذری چهار ارکان است	پس معدن و پس نبات و پس حیوان است

رباعی شماره ۲۷: تا کردش کردون فلک تابان است

تا کردش کردون فلک تابان است	بس عاقل بی هنر که سرگردان است
توغه مشو ز شادی ای کرداری	در هر شادی هزار غم پنهان است

رباعی شماره ۲۸: من آن گهرم که عقل کل کان من است

من آن گهرم که عقل کل کان من است	و این هر دو جهان، دورکن از ارکان من است
کونین و مکان و ماوراء زنده به اوست	من جان جهانم، نه جهان جان من است

رباعی شماره ۲۹: چرخ فلکی خرقه ز تو می من است

چرخ فلکی خرقه ز تو می من است	ذات ملکی نتیجه خوی من است
سرازل وابد که کوش تو شنید	رمزی ز حدیث کهنه و نوی من است

رباعی شماره ۳۰: هرگز بت من روی به کس ننموده است

هرگز بت من روی به کس ننموده است	و این گفت و شنود خلق، بریهوده است
و آن کس که تم را به سزا بسته است	او هم به حکایت ز کسی بشنوده است

رباعی شماره ۳۱: هر نفس که اود در درمان دانست

هر نفس که اود در درمان دانست	دشخوار خرد تواند آسان دانست
چیزی که وجود آن نیابی در خود	بیرون ز خود از چه روی بتوان دانست؟

رباعی شماره ۳۲: بر سیراگر نهاده ای دل، ای دوست

بر سیراگر نهاده ای دل، ای دوست	چون سیر یک بار برون آ می از پوست
زنهار مگرد کرد این راه مخوف	تا، همچو پایز خاطرت تو بر توست

رباعی شماره ۳۳: سمع و بصر و زبان و دستم، همه اوست

من نیستم وستی،ستم همه اوست	سمع و بصر و زبان و دستم، همه اوست
زین هستی موهوم چورستم، همه اوست	این هستی موهوم، خیالی است صریح

رباعی شماره ۳۴: راه ازل وابد، زبان و سرتوست

و آن در که کسی نفست، در کشور توست	راه ازل و ابد، زبان و سرتوست
از خود بطلب، که تقد تو در بر توست	چیزی چه طلب کنی؟ که کم کرده ز ای

رباعی شماره ۳۵: کر تخم برومند شد، کشته توست

کر تخم برومند شد، کشته توست	در جامه پندیده شد، رشته توست
کر ز آن که تو را پای فرو رفت به گل	از کس تو منال، کاین گل آغشته توست

رباعی شماره ۳۶: در هر برزن که بنگرم آشوبی ست

آشوب شکنجه ای وز خم چوبی ست	در هر برزن که بنگرم آشوبی ست
هر ریش که هست، بر نخ جاروی ست	تا پاک کنند کیتی از یک دیگر

رباعی شماره ۳۷: چنّین غم مال و حسرت دنیا چیست

چنّین غم مال و حسرت دنیا چیست	هرگز دیدی کسی که جاوید بزیست؟
این یک نفسی که در مت عاریتی ست	باعاریتی، عاریتی، باید زیست

رباعی شماره ۳۸: من من فی ام، آن کس که منم، کوی که کیست

من من فی ام، آن کس که منم، کوی که کیست؟	خاموش منم، در دهنم کوی که کیست
سرتاقدم نیست به جز پیرینی	آن کس که نش پیر منم، کوی که کیست

رباعی شماره ۳۹: گفتیم که مکر تخم هوس کاشتنی ست

گفتیم که مکر تخم هوس کاشتنی ست	نه، غلطم، که جمله بگذاشتنی ست
بگذاشتنی ست هر چه در عالم هست	الاعت که آن نکه داشتنی ست

رباعی شماره ۴۰: عشق تو زهر بی خبری خالی نیست

عشق تو زهر بی خبری خالی نیست	درد تو زهر بی بصری خالی نیست
هر چند که در خلق جهان می نگرم	سودای تو از بیج سری خالی نیست

رباعی شماره ۴۱: احداث زمانه را چو پایانی نیست

احداث زمانه را چو پایانی نیست و احوال جهان را سرو سامانی نیست

چندین غم بهیوده به خود راه مده کاین یاه عمر نیز چندان نیست

رباعی شماره ۴۲: آن کس که درون سینه را دل پنداشت

آن کس که درون سینه را دل پنداشت	گامی دو ز فتنه، جمله را حاصل پنداشت
علم و ورع و زهد و تمنا و طلب	این جمله رهند، خواجه منزل پنداشت

رباعی شماره ۴۳: اسی در طلب آن که لقا خواهی یافت

ای در طلب آن که لقا خواهی یافت	وقتی دگر از فوق سما خواهی یافت
باتوست خدا و عرش اعظم دل توست	با خود چو نیایی اش کجا خواهی یافت

رباعی شماره ۴۴: راهی ست دراز و دور، می باید رفت

آنجات اگر مراد برناید، رفت	راهی ست دراز و دور، می باید رفت
تو مرکب تن شوی، کجا شاید رفت؟	تن مرکب توست تا به جایی برسی

رباعی شماره ۴۵: آرام منا، کجاست آرامگاهت

آرام منا، کجاست آرامگاهت	ره سوی تو کو به که سوی من بادر هست
زین روی که مه به شب بود، روزی	شب گشت در آرزوی روی چو هست

رباعی شماره ۴۶: بر خود چه نهی رنج در این جای سه‌پنج

چون پای یستین نهاده ای بر سر کنج	بر خود چه نهی رنج در این جای سه‌پنج
و آن کنج به معیار خرد بر خود بنج	بنشین به تانی و بر آساز رنج

رباعی شماره ۴۷: هستی تو سزای این و صد چندین رنج

تو هستی تو سزای این و صد چندین رنج	تا با تو که گفت کاین همه بر خود رنج
از خوردن و خواستن بر آسا و باش	و آرام گزین که خفته ای بر سر گنج

رباعی شماره ۴۸: ای کرده فریبنده جهانت گستاخ

ای کرده فریبنده جهانت گستاخ می آبی و می روی در او پهن و فراخ
کوی نرسد مرک به من؛ چون نرسد؟ نه پای وی آبله، نه کفشش سوراخ

رباعی شماره ۴۹: عمر تو اگر افزون شود از پانصد

عمر تو اگر افزون شود از پانصد	افسانه شوی، عاقبت از روی خرد
باری چو فسانه می شوی، ای بخرد	افسانه نیک شوی، نه افسانه بد

رباعی شماره ۵۰: چون درد توام در این دل ریش افتاد

چون درد توام در این دل ریش افتاد	بیگانه‌ی ام نخست بر خویش افتاد
چون دیده به جستجوی رویت برخاست	از آرزوی تو اشک در پیش افتاد

رباعی شماره ۵۱: دل نعره زنان ملک جهان می طلبد

دل نعره زنان ملک جهان می طلبد	پیوسته وجود جاودان می طلبد
مسکین خبرش نیست که صیاد اجل	پی بر پی او نهاده، جان می طلبد

رباعی شماره ۵۲: غم بالطف تو شادمانی کردد

غم بالطف تو شادمانی کردد	عمر از نظر تو جاودانی کردد
گر باد به دوزخ برد از کوی تو خاک	آتش همه آب زندگانی کردد

رباعی شماره ۵۳: عشق تو مرا زنده جاویدان کرد

عشق تو مرا زنده جاویدان کرد	سودای تو ام، بی سرو بی سلمان کرد
لطف و کرم تو، جسم را چون جان کرد	در خاک عمل بهتر از این نتوان کرد

رباعی شماره ۵۴: در عشق تو جان بوالهوس می میرد

چون شعله ز انبوهی خس می میرد	در عشق تو جان بوالهوس می میرد
کاین مرغ آخر در این قفس می میرد	روزی که دلم به طره بستی، گفتم

رباعی شماره ۵۵: یاد تو کنم دلم چنان بر خیزد

یاد تو کنم دلم چنان بر خیزد که امید به کلی از جهان بر خیزد
آیا بودا که از میان من و تو مابین فراق از میان بر خیزد

رباعی شماره ۵۶: چندان برو این ره که دویی بر خیزد

چندان برو این ره که دویی بر خیزد کر هست دویی، به رهروی بر خیزد
تواوشوی، ولی اگر جهد کنی جایی برسی کز تو، تویی بر خیزد

رباعی شماره ۵۷: دنیا مطلب تا همه دین ات باشد

دنیای طلبی، نه آن، نه این ات باشد	دنیای مطلب تا همه دین ات باشد
تا زیر زمین، روی زمین ات باشد	بر روی زمین، زیر زمین و ابریزی

رباعی شماره ۵۸: از شبنم عشق خاک آدم گل شد

از شبنم عشق خاک آدم گل شد	صدقنه و شور در جهان حاصل شد
چون نثر عشق بر رک روح زدند	یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

رباعی شماره ۵۹: تاداروی اودر دمرادمان شد

تاداروی اودر دمرادمان شد	پستیم بلندی شد و کفر ایمان شد
جان و دل و تن، هر سه حجاب ره بود	تن دل شد و دل جان شد و جان جانان شد

رباعی شماره ۶۰: صاحب نظران که آینه یک دگراند

صاحب نظران که آینه یک دگراند	چون آینه از، مستی خود بی خبراند
گر روشنی ای می طلبی، آینه وار	در خود منکر، تا بهم در تو نگرند

رباعی شماره ۱۷: مردان رهِست که سرّ معنی دان اند

از دیده کوتاه نظران پنهان اند	مردان رهِست که سرّ معنی دان اند
مؤمن شد و خلق کافرش می خوانند	این طرفه تراست، هر که حق را شناخت

رباعی شماره ۶۲: مردان رهِست واقف اسرار تواند

مردان رهِست واقف اسرار تواند باقی همه سرکشته پرگار تواند

همتا دو دولت همه درکار تواند تو با همه و همه طمعکار تواند

رباعی شماره ۳۶: آنان که ز معبود خبر یافته اند

آنان که ز معبود خبر یافته اند	از جمله کائنات سر تافته اند
دیو زه همی کنم ز مردان نظری	مردان همه از قرب نظر یافته اند

رباعی شماره ۴۶: در مصطفیٰ عمر زبدا می چند

عاجز شده از سرزنش عامی چند	در مصطفیٰ عمر زبدا می چند
تا پیش اجل باز روم گامی چند	کو قوت پایی که مرا گیرد دست

رباعی شماره ۵۶: تاحاودو میم و دال نامت کردند

تاحاودو میم و دال نامت کردند	عرش و فلک و کعبه مقامت کردند
اکنون که به رهبری نامت کردند	سرتاسر آفاق به نامت کردند

رباعی شماره ۶۶: آن‌ها که زمین زیر قدم‌ها فرسودند

آن‌ها که زمین زیر قدم‌ها فرسودند	و نذر طلبش هر دو جهان پیمودند
آگاه نمی‌شوم که ایشان هرگز	زین حال چنانکه هست آگاه بودند

رباعی شماره ۶۷: ناکرده دمی آن چه تورافرمودند

نواهی که چنان شوی که مردان بودند	ناکرده دمی آن چه تورافرمودند
ورنه که زد این در که درش نکشوند	توراه زفته ای، از آن ننمودند

رباعی شماره ۸۶: آنان که مقیم حضرت جانان اند

آنان که مقیم حضرت جانان اند	یادش نکنند و بر زبان کم رانند
و آنان که مثال نای، بادانبان اند	دورند از او، از آن به باغش خوانند

رباعی شماره ۹۶: بر خنیر که عاشقان به شب راز کنند

بر خنیر که عاشقان به شب راز کنند کرد در و بام دوست پرواز کنند

هر جا که در می بود به شب در بندند الا در عاشقان که شب باز کنند

رباعی شماره ۷۰: هفتاد و دو فرقه در رهت می پویند

هفتاد و دو فرقه در رهت می پویند	هر یک سخنان مختلف می جویند
سر رشته حق به دست یک طایفه است	باقی به خوش آمد سخنی می گویند

رباعی شماره ۷۱^۶: از،ستی خود چوبی خبر خواهم بود

از،ستی خود چوبی خبر خواهم بود	این جابدم بیچ نمی دارد سود
زین مزبله زود رخت بریاید بست	وز رنگ وجود تا عدم رفتن زود

رباعی شماره ۷۲: اسی ذات تودر دو کون مقصود و جود

ای ذات تودر دو کون مقصود و جود	نام تو محمد و مقامت محمود
دل بر لب دریای شفاعت بستم	زان روی روان می کنم از دیده دورود

رباعی شماره ۷۳: عشق از ازل است و تا بد نخواهد بود

عشق از ازل است و تا بد نخواهد بود	جوینده عشق بی عدد خواهد بود
فردا که قیامت آشکارا گردد	هر دل که نه عاشق است، رد خواهد بود

رباعی شماره ۷۴: تاروی زمین و آسمان خواهد بود

تاروی زمین و آسمان خواهد بود	حیوان و نبات، هر دو آن خواهد بود
تا چرخ و سراسر اختران سیر کنند	تقد تو خلاصه جهان خواهد بود

رباعی شماره ۷۵: کر ملک تو مصرو شام و چین خواهد بود

و آفاق تو رازیرنگین خواهد بود	کر ملک تو مصرو شام و چین خواهد بود
ده کز کفن و دو کز زمین خواهد بود	خوش که عاقبت نصیب من و تو

رباعی شماره ۷۶: سرکشه تو عقل بسی خواهد بود

سرکشه تو عقل بسی خواهد بود	بی آن که به تو دسترسی خواهد بود
زین تیره مغاک، دستگیر دل من	هم نور تو باشد، ار کسی خواهد بود

رباعی شماره ۷۷: کوتاه کنم قصه که بس مثل بود

کوتاه کنم قصه که بس مثل بود	آرنده نامه هم بس مستعجل بود
پروای نوشتن بسی نینداشت	دستم که گهی بر سر و گردل بود

رباعی شماره ۷۸: ای خواجه اگر کار به کامت نبود

ای خواجه اگر کار به کامت نبود	یا خطبه جاوید به نامت نبود
خوش باش و منور غصه که کرد در جهان	ملکت شود، از حرص تمامت نبود

رباعی شماره ۷۹: درویش کسی بود که نامش نبود

درویش کسی بود که نامش نبود	گامی که نهد مراد و کاش نبود
در آتش فقر اگر بسوزد شب و روز	هرگز طمع نخورد و خاش نبود

رباعی شماره ۸۰: هر دیده که او عطای حق دیده بود

هر دیده که او عطای حق دیده بود سر تا قدمش ز نور حق دیده بود

ز بهار تو دید هر کسی دیده مخوان آن دیده بود که حق در او دیده بود

رباعی شماره ۸۱: ای ذات منزهت مبراز وجود

ای ذات منزهت مبراز وجود	بر خاک در تو کرده ارواح سجود
چون قطره شبنم است بر برگ گل	از راه عدم هر آن چه آید به وجود

رباعی شماره ۸۲: ای ذات تو سر دفتر اسرار وجود

ای ذات تو سر دفتر اسرار وجود	نقش صفت برد و دیوار وجود
در پرده کبریا نهان گشته ز خلق	بنشسته عیان بر سر بازار وجود

رباعی شماره ۸۳: هر که که دلم با غمت انباز شود

هر که که دلم با غمت انباز شود	صد در ز طرب بر رخ من باز شود
به زان نبود که جان فدای تو کنم	تیهو چو فدای باز شود باز شود

رباعی شماره ۸۴: تادل ز علایق جهان چر نشود

هرگز صدف وجود پرده نشود	تادل ز علایق جهان چر نشود
هرکاسه که سرنگون بود، پر نشود	پرمی نشود کاسه سر از عقل

رباعی شماره ۸۵: از رفته قلم هیچ دگر کون نشود

از رفته قلم هیچ دگر کون نشود	وز خوردن غم به جز جگر خون نشود
بن تا جگر خویش به غم خون نکنی	هر ذره هر آن چه هست افزون نشود

رباعی شماره ۸۶: رودیده بدوز تا دولت دیده شود

رودیده بدوز تا دولت دیده شود	زان دیده همان دگرت دیده شود
کر تو ز سر پسند خود بر خیزی	احوال تو سربه سر پسندیده شود

رباعی شماره ۸۷: می زن نفسی، کاین دم از او می زاید

می زن نفسی، کاین دم از او می زاید	وین دم، دم ماست، کز تو را می شاید
کز دریایی، زنده بانی جاوید	ورنه دم ماست، هم به ما می آید

رباعی شماره ۸۸: سیرآمده ای ز خویشتن می باید

سیرآمده ای ز خویشتن می باید	برخاسته ای ز جان و تن می باید
در هر منزل هزار بند افزون است	زین کرم روی بند شکن می باید

رباعی شماره ۸۹: روحانه برو، که شاه نگاه آید

روحانه برو، که شاه نگاه آید	نگاه به نزد مرد آگاه آید
خرگاه وجود را از خود خالی کن	چون پاک شود، شاه به خرگاه آید

رباعی شماره ۹۰: ای از همه آزرده، بی آزارگذر

ای از همه آزرده، بی آزارگذر وای مست فریب بوده، هشیارگذر
آراکله نهنگ مرگ است دہنت برخوابکہ نهنگ، بیدارگذر

رباعی شماره ۹۱: یارب ز کرم بر من دل ریش نکر

یارب ز کرم بر من دل ریش نکر	وی محتشما، بر من درویش نکر
خود می دانم لایق درگاه فی ام	بر من مکن، بر کرم خویش نکر

رباعی شماره ۹۲: ای از توفتاده عالمی در شروشور

ای از توفتاده عالمی در شروشور فارغ شده غنی و مردم همه عور
توباهمه در حدیث و کوش همه کر توباهمه در حضور و چشم همه کور

رباعی شماره ۹۳: ز نهار د آن کوش که در زیر سپهر

ز نهار د آن کوش که در زیر سپهر بایچ کس ات بیچ نیوند مهر

تا بو که از این خراخر کون و فساد بیرون شدنیت زود بنماید چهر

رباعی شماره ۹۴: عمر از پی افزون زر کاسته گیر

عمر از پی افزون زر کاسته گیر	صد کنج زرا زنج تن آراسته گیر
پس بر سر آن کنج چو بر صحرا برف	روزی دوسه بنشته و بر خاسته گیر

رباعی شماره ۹۵: دانی که چرازند این طبیب باز

دانی که چرازند این طبیب باز؟ تا کم شده گان به راه باز آیند باز

دانی که چرا دوخته اند دیده باز؟ تا باز به قدر خود کند دیده فراز

رباعی شماره ۹۶: درستی کون خویش، مردم ز آغاز

درستی کون خویش، مردم ز آغاز	با خلق جهان و با جهان است انباز
و آنکه ز جهان و هر چه هست، اندروی	آگه شود و همه به او گردد باز

رباعی شماره ۹۷: تاریک شد از هجر دل افروزم، روز

تاریک شد از هجر دل افروزم، روز	شب نیز شد از آه جهان سوزم، روز
شد روشنی از روز و سیاهی ز شبم	اکنون نه شبم شب است، نه روزم روز

رباعی شماره ۹۸^۶: ای خواجه تو خود چه دیده ای؟ باش هنوز

ای خواجه تو خود چه دیده ای؟ باش هنوز زین ره به کجا رسیده ای؟ باش هنوز

ز آن جرعه کز آن پسر سرگردان شد یک قطره تو کی چشیده ای؟ باش هنوز

رباعی شماره ۹۹: تاکی باشی ز عافیت در پرهیز

تاکی باشی ز عافیت در پرهیز	با خلق به آشتی و با خود به ستیز؟
ای خفته بی خبر اگر مرده نه ای	روز آمد و رفت، تا به کی خبی؟ خیر!

رباعی شماره ۱۰۰: بیرون ز چهار غمضروپنج حواس

بیرون ز چهار غمضروپنج حواس	از شش جهت و هفت خط و هشت اساس
سری است نهفته در میان خانه جان	کان را نتوان یافت به تقلید و قیاس

رباعی شماره ۱۰۱: تا چند روی از پی تقلید و قیاس

تا چند روی از پی تقلید و قیاس	بگذر ز چهار اسم و از پنج حواس
گر معرفت خدای خود می طلبی	در خود نگر و خدای خود را بشناس

رباعی شماره ۱۰۲: در خرقه چه پیچی، ارنه ای شاه شناس

در خرقه چه پیچی، ارنه ای شاه شناس	کز خرقه نه امید فرایند نه هراس
خزبر کنی از کرم و پوشی که لباس	چون پوشش تن بود چه دیباچه پلاس

رباعی شماره ۱۰۳: زافسانه گری ای دل دانش شناس

زافسانه گری ای دل دانش شناس	پیوسته قرین شک، ندیم و سواس
تا تو هستی از عقل و پر از پنداری	فریه نه ای، از فریب داری آماس

رباعی شماره ۱۰۴: بان ای دل بد زهره ز شمشیر مترس

بان ای دل بد زهره ز شمشیر مترس بفشار قدم، ز حمله شیر مترس

در ساحت این زمانه عاریتی ز اقبال مژگان و ز ادبیر مترس

رباعی شماره ۱۰۵: بالا مطلب ز هیچ کس بیش مباش

بالا مطلب ز هیچ کس بیش مباش	چون مرهم نرم باش، چون نیش مباش
خواهی که ز هیچ کس به تو بد نرسد	بد خواه و بد آموز و بد اندیش مباش

رباعی شماره ۱۰۶: واپس منکر دمی و در پیش مباح

واپس منکر دمی و در پیش مباح	باخویش مباح و خالی از خویش مباح
خواهی که غریق بحر توحید شوی	مشو، منکر، میندیش، مباح

رباعی شماره ۱۰۷: ای دل چو طربناک نه ای، شادان باش

ای دل چو طربناک نه ای، شادان باش	جرم تو زدانش است، رونادان باش
خواهی نرویی زدست و با خود باشی	مانند پری ز آد میان پنهان باش

رباعی شماره ۱۰۸: کودل که بداند نفسی اسرارش

کودل که بداند نفسی اسرارش کو گوش که بشنود می گفتارش
معشوق جمال می نماید شب و روز کو دیده که بر خور داز آن دیدارش

رباعی شماره ۱۰۹: غم چند خوری ز کار ناآمده پیش

غم چند خوری ز کار ناآمده پیش رنج است نصیب مردم دوراندیش
خوش باش و جهان تلخ کن در بر خویش کز خوردن غم قضا نکردم و بیش

رباعی شماره ۱۱۰: زین تابش آفتاب و تاریکی میخ

زین تابش آفتاب و تاریکی میخ زین یسده زندگانی مرگ آمیخ

باخوشتن آسمی تابش باری نه بوده به افسوس و نه رفته به دریغ

رباعی شماره ۱۱۱: جان می بردم به سوی آن عالم پاک

جان می بردم به سوی آن عالم پاک	تن می کشیدم به سوی این توده خاک
روزی بینی پیرین تن شده چاک	جان گفته مرا انعم الله مساک

رباعی شماره ۱۱۲: کر فضل کنی ندارم از عالم باک

کر فضل کنی ندارم از عالم باک	ورقمر کنی، شوم بیک بار هلاک
روزی صد بار گویم ای صانع پاک	مشی حاکم، چه آید از مشی خاک

رباعی شماره ۱۱۳: روزی که بر نداین تن پر آزار به خاک

روزی که بر نداین تن پر آزار به خاک	وین قالب پرورده به صد ناز به خاک
روح از پی من نعره زنان خواهد گفت	خاک کمن است، می رود باز به خاک

رباعی شماره ۱۱۴: ای از تو همیشه کارپندار به برک

ای از تو همیشه کارپندار به برک	در کوش تو هر زمان همی کوید مرک
کای بر شده بر هوا، ز گرمی چو بخار	باز آ می به خاک سرد کشته چو تگرگ

رباعی شماره ۱۱۵: ای عمر عزیز داده برباد از جهل

ای عمر عزیز داده برباد از جهل	وز بی خبری کار اجل داشته سهل
اسباب دو صد ساله سگالیده به پیش	نایافته از زمانه یک ساعت مهل

رباعی شماره ۱۱۶: درسی که من از میان جان یافته‌ام

تاخن نبری که رایگان یافته‌ام	درسی که من از میان جان یافته‌ام
شب‌های دراز من به امید وصال	جان داده‌ام و بهای آن یافته‌ام

رباعی شماره ۱۱۷: معشوقه عیان بود، نمی دانستم

معشوقه عیان بود، نمی دانستم	بابا به میان بود، نمی دانستم
گفتم به طلب مکر به جایی برسم	خود تفرقه آن بود، نمی دانستم

رباعی شماره ۱۱۸: از نه پدر و چهار مادر زادوم

از نهفت و دو وسه، مستمند و شادوم	از نه پدر و چهار مادر زادوم
من در کف این گروه چون افتادم؟	بچ اصلم و در خانه شش بنیادم

رباعی شماره ۱۱۹: من مهر تو در میان جان نهادم

من مهر تو در میان جان نهادم	تا مهر تو بر سر زبان نهادم
تا دل ز همه جهان گرانه نگرفت	با او سخن تو در میان نهادم

رباعی شماره ۱۲۰: در جستن جام جم جهان پیمودم

روزی ششم و شبی نهم	در جستن جام جم جهان پیمودم
آن جام جهان نمای جم، من بودم	ز استاد چو وصف جام جم پرسیدم

رباعی شماره ۱۲۱: آزردهن خلق کافری ندارم

آزردهن خلق کافری ندارم	وز خلق جهان، همین طمع می دارم
می کوشم تا ز من نیاز دارد کس	تدبیرم چیست تا ز کس نازارم؟

رباعی شماره ۱۲۲: تاظن نبری کز آن جهان می ترسم

تاظن نبری کز آن جهان می ترسم	وز مردن و از کندن جان می ترسم
چون مرگ حق است، من چرا ترسم از او	چون نیک نزیستم از آن می ترسم

رباعی شماره ۱۲۳: از عشق تو بهره نیست جز سرزنشم

از عشق تو بهره نیست جز سرزنشم	بی آنکه به جای هیچ کس بدکنشم
هر چیز که ناخوش است، این زندگی ام	چون از پی تو ست، من بدان خوش نمم

رباعی شماره ۱۲۴: از هر چه در این ملک فی ام کم، بیشم

از حاشیه بیکانه و باشه خویشم	از هر چه در این ملک فی ام کم، بیشم
بی آنکه روم، ز هر رونده پیشم	نه بیم شناسم، نه امید اندیشم

رباعی شماره ۱۲۵: من باتو نظر از سر،ستی نکنم

اندیشه ز بالا و ز پستی نکنم	من باتو نظر از سر،ستی نکنم
خود بینی و خویشتن پرستی نکنم	می بینم و می پرستم از روی یقین

رباعی شماره ۱۲۶: از روی توشادش دل نمکنم

از روی توشادش دل نمکنم	من چون رخ توبه دیگری بگزینم؟
در تو نکرم، صورت خود می یابم	در خود نکرم، همه تو را می بینم

رباعی شماره ۱۲۷^۶: دنیا چو رباط و مادر او ممانیم

دنيا چو رباط و مادر او ممانيم	تا طن نبري كه مادر او مي مانيم
در هر دو جهان خداي مي ماند و بس	باقي همه كل من عليها فان ايم

رباعی شماره ۱۲۸: بایاد جلال در بیان رقتیم

بایاد جلال در بیان رقتیم	وز عالم تن به عالم جان رقتیم
عمری شب و روز در فکر بودیم	سرکشته برآیدیم و حیران رقتیم

رباعی شماره ۱۲۹: زان پیش که ما طفیل آدم بودیم

زان پیش که ما طفیل آدم بودیم	در خلوت خاص، هر دو محرم بودیم
بی منت عین و شین وقاف، اندر گل	معمشوقه و عشق، هر دو با هم بودیم

رباعی شماره ۱۳۰: یارب چو بخوانی ام، اطعنا کویم

فرمان تو را به جان سمعنا کویم	یارب چو بخوانی ام، اطعنا کویم
من آیم و ربنا ظلمنا کویم	بر من توبه فضل اگر غفرنا کوینی

رباعی شماره ۱۳۱: تنخی است خرد، که جان از او رست و روان

تنخی است خرد، که جان از او رست و روان	بار و بر و برگش آتش و حیوان
از تخم غرض بر است و بر هست همان	آباد بر آن بر که ز تخم است نشان

رباعی شماره ۱۳۲: حیوان ز نبات است و نبات از ارکان

حیوان ز نبات است و نبات از ارکان	ارکان اثر گردش چرخ کردان
چرخ است به نفس قائم و نفس به عقل	عقل است فروغ نور مهر نردان

رباعی شماره ۱۳۳^۶: جایی که مقام نیستات، مرحله دان

جایی که مقام نیستات، مرحله دان	وین عمر پرآفت و بلا راتله دان
چون برتت از حدوث مردم حدث است	جای حدث حدوثه را مهربله دان

رباعی شماره ۱۳۴: از فضل چه حاصل است جز جان خوردن

از فضل چه حاصل است جز جان خوردن	افسوس افسوس که فضل نتوان خوردن
نان پاره چو در دست سگان است امروز	از دست سگان نمی توان نان خوردن

رباعی شماره ۱۳۵: یارب چه خوش است بی دمان خندیدن

یارب چه خوش است بی دمان خندیدن	بی منت دیده، خلق عالم دیدن
بنشین و سفر کن، که به غایت نیکوست	بی زحمت پاگرد جهان گردیدن

رباعی شماره ۱۳۶: یک سوپرت نشسته و یک سوزن

یک سوپرت نشسته و یک سوزن	این جمله به هم بگذار و بر یک سوزن
عیمی توانست بر افلاک رسید	تا داشت ز اسباب جهان یک سوزن

رباعی شماره ۱۳۷: در ظلم به قول هیچ کس کار مکن

با خلق به خلق کوی و آزار مکن	در ظلم به قول هیچ کس کار مکن
این از تو بشوند، ز نهار مکن!	فردا کوی: من چه کنم؟ او می گفت:

رباعی شماره ۱۳۸: اندر ره حق تصرف آغاز مکن

چشم بد خود به عیب کس باز مکن	اندر ره حق تصرف آغاز مکن
در خود نکر و فضولی راز مکن	سرمه بندگان خدای داند

رباعی شماره ۱۳۹: با خلق به خلق زندگانی می کن

با خلق به خلق زندگانی می کن	نیکویی همه عمر تا توانی می کن
کام همه را بر آرازد دست و زبان	و آنگاه نشین و کامرانی می کن

رباعی شماره ۱۴۰: کویند کنز این جهان مکر شادم من

کویند کنز این جهان مکر شادم من	یا خود ز عدم برای این زادم من
مقصود من از هر دو جهان وصل تو بود	ورنه ز وجود و عدم آزاد من

رباعی شماره ۱۴۱: بر سیراگر نهاده اسی دل اکنون

از پوشش وقت خود مجموع افزون	بر سیراگر نهاده اسی دل اکنون
خالی می کن به سوزن فکر برون	خاری که ز امید خلد در پایت

رباعی شماره ۱۴۲: دل مغز حقیقت است و تن پوست، بین

دل مغز حقیقت است و تن پوست، بین در کسوت روح، صورت دوست بین

هر چیز که آن نشان هستی دارد یاسایه نوراوست، یا اوست، بین

رباعی شماره ۱۴۳: دشت از مجنون که لاله می روید از او

دشت از مجنون که لاله می روید از او ابراز دهبقان که ژاله می روید از او

طوبی و بهشت و جوی شیر از زاهد ما و دلی که ناله می روید از او

رباعی شماره ۱۴۴: ای تاج لعمرك ز شرف بر سر تو

ای تاج لعمرك ز شرف بر سر تو وی قبله عالمین ز خاک در تو

در خطه کون و هر کجا سلطانی ست بر خط تو سر نهاد و شد چاکر تو

رباعی شماره ۱۴۵: کر خلوت و عزت است سرایه تو

کر خلوت و عزت است سرایه تو	هرگز به ضلالت نرسد پایه تو
مانند هم مجرد آتایی	ارباب سعادت همه در سایه تو

رباعی شماره ۱۴۶: افضل توبه هر حال مغرور شو

افضل توبه هر حال مغرور شو	پروانه صفت به کرد هر نور شو
از خود بینی ست کز خدا دور شوی	نزدیک خود آواز خدا دور شو

رباعی شماره ۱۴۷: ای دل ز غم جهان که کفت خون شو

ای دل ز غم جهان که کفت خون شو	یا ساکن عثوه خانه گردون شو
دانی چه کنی چون نیست سامان مقام	انگار درون نیامدی، بیرون شو

رباعی شماره ۱۴۸: افضل در دل می زنی، آخر دل کو

افضل در دل می زنی، آخر دل کو؟	عمری ست که راه می روی، منزل کو؟
شرمت باد از خلوت و خلوتیان	هفتاد و دو چله داشتی، حاصل کو؟

رباعی شماره ۱۴۹: دنیا به مراد رانده کیر، آخر چه

دنیابه مرادرانده کیر، آخر چه؟	وین نامه ء عمر خوانده کیر، آخر چه؟
کیرم که به کام دل بانی صد سال	صد سال دگر بمانده کیر، آخر چه؟

رباعی شماره ۱۵۰: ای پای شرف بر سرافلاک زده

ای پای شرف بر سرافلاک زده	وی دم همه از خلعت لولاک زده
و آنکده سرانگشت ارادت، یک شب	درع قصب ماه فلک چاک زده

رباعی شماره ۱۵۱: ای دل به چه غم خوردنت آمد پیشه

ای دل به چه غم خوردنت آمد پیشه وز مرک چه ترسی، چو درخت از تیشه
کز آنکه به ناخوشی بردت زینجا خوش باش که رستی ز هزار اندیشه

رباعی شماره ۱۵۲: کر مغزیمه بینی و کر پوست همه

کر مغزیمه بینی و کر پوست همه	هان تا کننی کج نظری، کوست همه
تودیده نداری که دو دنگری	ورنه ز سرت تابه قدم اوست همه

رباعی شماره ۱۵۳: ای لطف تو در کمال بالای همه

ای لطف تو در کمال بالای همه	وی ذات تو از علوم دانای همه
بنی بدونیک و همه پیداونهان	چون دیده اصنع تو ست مینای همه

رباعی شماره ۱۵۴: مستم به خرابات، ولی از می نه

مستم به خرابات، ولی از می نه	تقلم همه نقل است و حریفم شی نه
در گوشه خلوتم نشان پی نه	اشیاء همه در من و من در وی نه

رباعی شماره ۱۵۵: رندی باید، ز شهر خود تاخته‌ای

رندی باید، ز شهر خود تاخته‌ای	بنیاد وجود خود بر انداخته‌ای
زین نادره‌ای، سوخته‌ای، ساخته‌ای	و آنگه به دمی هر دو جهان باخته‌ای

رباعی شماره ۱۵۶: این نیست جهان جان که پنداشته‌ای

این نیست جهان جان که پنداشته‌ای	وین نیست ره وصل که برداشته‌ای
آن چشمه که خضر خورداز او آب حیات	در منزل توست، لیک انباشته‌ای

رباعی شماره ۱۵۷: کردیانی که از کجا آمده‌ای

کردیانی که از کجا آمده‌ای	وز بهر چه وز بهر چرا آمده‌ای
کردشناسی، به اصل خود با زرسی	ورنه چو بهایم به چرا آمده‌ای

رباعی شماره ۱۵۸: ای عین بقاء در چه بقایی که نه ای

ای عین بقاء در چه بقایی که نه ای؟ در جای نه ای؟ کدام جایی که نه ای؟
ای ذات تواز جاو بهت مستغنی آخر تو کجانی؟ و کجایی که نه ای؟

رباعی شماره ۱۵۹: ای آن که شب و روز خدامی طلبی

ای آن که شب و روز خدامی طلبی	کوری کرش از خویش جدامی طلبی
حق باتوبه صد زبان، می گوید راز:	سرتا قدمت منم، که رامی طلبی؟

رباعی شماره ۱۶۰: اسی صوفی صافی که خدامی طلبی

ای صوفی صافی که خدامی طلبی	او جای ندارد، ز کجای طلبی؟
کر زانکه شناسی اش چرامی خواهی	ور زانکه ندانی اش که رامی طلبی؟

رباعی شماره ۱۶۱: دعوی به سرزبان خود و ابستی

دعوی به سرزبان خود و ابستی	در خانه خرابت، یکی نمستی
گوئی به یک قول شهادت رستم	فردات کند خار، کامشب مستی

رباعی شماره ۱۶۲: از معدن خویش اگر جدا افتادی

از معدن خویش اگر جدا افتادی	آخر بنگر که خود کجا افتادی
در خانه خود خدای را گم کردی	زان دره خانه خدا افتادی

رباعی شماره ۱۶۳: مردی باید، بلند همت مردی

مردی باید، بلند همت مردی	زین تجربه دیده ای، خرد پروردی
کورابه تصرف اندرین عالم خاک	بر دامن همت تشنید کردی

رباعی شماره ۱۶۴: کر حاکم صد شهر و ولایت کردی

کر حاکم صد شهر و ولایت کردی	ورد هنر و فضل به غایت کردی
کر فاسق مطلق و کر زاهد خشمگ	روزی دوسه بگذرد حکایت کردی

رباعی شماره ١٤٥: تاکی پی اسباب و تتم کردی

تاچند در سرای مردم کردی؟	تاکی پی اسباب و تتم کردی؟
زین دایره کبر و برون روی گم کردی	در دایره وجود تو دایره ای ست

رباعی شماره ۱۶۷: کرد نظر خویش حقیری، مردی

کرد نظر خویش حقیری، مردی	ور بر سر نفس خود امیری، مردی
مردی نبود قفاده را پای زدن	کرد دست قفاده ای بگیری، مردی

رباعی شماره ۱۶۷: یک ذره ز فقر اگر به صحرا بودی

یک ذره ز فقر اگر به صحرا بودی	نه کافرونه کبرونه تر سا بودی
گردیده جهل خلق مینا بودی	این رشته که سرد و تاست، یک تاب بودی

رباعی شماره ۱۶۸: در آینه جمال حق کن نظری

در آینه جمال حق کن نظری	تاجان و دولت بید از حق خبری
خواهی که دل و جانت منور گردد	باید که به کوشش گذری سحری

رباعی شماره ۱۶۹: در جستن جام جم ز کوته نظری

در جستن جام جم ز کوته نظری	هر خطه گمانی نه به تحقیق بری
رو دیده به دست آر که هر ذره خاک	جامی ست جهان نا، چون در نگری

رباعی شماره ۱۷۰: کرتوبه خود و حال خود در نکری

کرتوبه خود و حال خود در نکری بر تن همه پوست، پمچو جامه بدری
از خوردن نان و آب بینی که می جز زهر نیا شامی و جز خون نخوری

رباعی شماره ۱۷۱: یارب ز قضا بر حذر م می داری

یارب ز قضا بر حذر م می داری	وز حادثه با بی خبر م می داری
هر چند ز من بیش بدی می بینی	هر دم ز کرم نکوتر م می داری

رباعی شماره ۱۷۲: کیرم که سلیمان نبی را پسری

کیرم که سلیمان نبی را پسری	بر باد نشسته ای، جهان می پسری
کیرم که به کام تو ست کیتی، شب و روز	بگنر که پدر چه بد تا تو چه بری

رباعی شماره ۱۷۳: باداده قناعت کن و باداد بزی

باداده قناعت کن و باداد بزی	در بند تکلف مرو، آزاد بزی
در به ز خودی نظر مکن، غصه مخور	در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی

رباعی شماره ۱۷۴: از باداگر سبق بری دتیزی

از باداگر سبق بری دتیزی	چون خاک اگر هزار رنگ آمیزی
چون آب محبت علی نیست تورا	آتش ز برای خود، همی انگیزی

رباعی شماره ۱۷۵: از کبردار هیچ در سرموسی

از کبردار هیچ در سرموسی	کز کبر به جایی نرسیده است کسی
چون زلف بتان شکستی عادت کن	تا دل بیری هزار، در هر نفسی

رباعی شماره ۱۷۶: تاره نبری به بیچ منزل نرسی

تاره نبری به بیچ منزل نرسی	تاجان ندی به بیچ حاصل نرسی
حال سک کھف بین که از ناده هست	تاهل نشوی به حل مشکل نرسی

رباعی شماره ۱۷۷: بی مرگ به عمر جاودانی نرسی

بی مرگ به عمر جاودانی نرسی	نامرده به عالم معانی نرسی
تا، پیمو خلیل اندر آتش نزوی	چون خضر به آب زندگانی نرسی

رباعی شماره ۱۷۸: در راه طلب اگر تونیکو باشی

در راه طلب اگر تونیکو باشی	فرمانده این سرای نه توی باشی
اول قدم آن است که اورا طلبی	واخر قدم آن است که خود او باشی

رباعی شماره ۱۷۹: ای دل، ز شراب جمل، مستی تاکی

ای دل، ز شراب جمل، مستی تاکی؟ وی نیست شونده، لاف، مستی تاکی؟

ای غرقه بخر غفلت، ارا بر ندای تردامنی و هوا پرستی تاکی؟

رباعی شماره ۱۸۰: ای توبه مجرودی نرفته گامی

ای توبه مجرودی نرفته گامی	چات زهره آن بود که جویی گامی
تو در فراق نیمه شب برده نه ای	در صحبت او کجاری تا خامی

رباعی شماره ۱۸۱: رفتم به سرتربت محمود غنی

رفتم به سرتربت محمود غنی کفتم که چه برده ای ز دنیای دنی؟
گفتا که دو کز زمین و ده کز کرباس تو نیز همین بری، اگر صد چو منی

رباعی شماره ۱۸۲: ای آن که خلاصه چهار ارکانی

ای آن که خلاصه چهار ارکانی	شنو سخنی ز عالم روحانی
دیوی و ددی و ملکی، انسانی	باتوست هر آنچه می نمایی، آنی

رباعی شماره ۱۸۳: ای ناطق اکرب به مرکز جسمانی

ای ناطق اکرب به مرکز جسمانی	حاصل نکنی معرفت بجمانی
فردا که علایق از بدن قطع شود	در ظلمت جل جاودان درمانی

رباعی شماره ۱۸۴: ای نفس گذشت عمر در حیرانی

ای نفس گذشت عمر در حیرانی خود سیر نمی شوی ز بی سامانی

نه لذت زندگی خود می یابی نه راحت مردگی تن می دانی

رباعی شماره ۱۸۵: کربا تو فلک بدی سگالد، چه کنی

کربا تو فلک بدی سگالد، چه کنی؟ و رسوخه ای از تو بنالد، چه کنی؟

ورغم زده ای شبی به انگشت دعا اقبال تو را کوش بالد، چه کنی؟

رباعی شماره ۱۸۶: ای دل ز غبار تن اگر پاک شوی

ای دل ز غبار تن اگر پاک شوی	تو روح مقدسی، بر افلاک شوی
عرش است نشیمن تو، شرمست بادا	کای و مقیم خط خاک شوی

رباعی شماره ۱۸۷^ع: تا خاص خدای را تو از جان نشوی

تا خاص خدای را تو از جان نشوی بر مرکب عشق مرد میدان نشوی
شیران جهان پیش تو روبه باشند کر تو سگ نفس راه فرمان نشوی

رباعی شماره ۱۸۸: ای لطف تو دستگیر هر خودرایی

ای لطف تو دستگیر هر خودرایی وی عفو تو پرده پوش هر رسوایی
بخشای بر آن بنده که اندر همه عمر جز در که تو هیچ ندارد جایی

رباعی شماره ۱۸۹: تادیده دل ز دیده ها نکشایی

تادیده دل ز دیده ها نکشایی	هرگز ندهند دیده ها مینایی
امروز از این شراب جامی درکش	مسکین تو که در امید پس فردایی

رباعی شماره ۱۹۰: زنهارد این راه مجازی نائی

زنهارد این راه مجازی نائی	تاکار حقیقتی نسازی، نائی
این ره ره مردان و سراندازان است	جان بازان اند، تانبازی نائی

رباعی شماره ۱۹۱: یارب چو برآرنده حاجات تویی

یارب چو برآرنده حاجات تویی	هم قاضی کافه مهمات تویی
من سر دل خویش چه گویم باتو	چون عالم سروانختیات تویی

رباعی شماره ۱۹۲: ای نسخه نامه الاهی که تویی

ای نسخه نامه الاهی که تویی	وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تونیت هر چه در عالم هست	از خود بطلب، هر آن چه خواهی که تویی